

# ایران‌نامه

مجله تحقیقات ایران‌شناسی

ویژه‌هویت ایرانی

با همکاری علی بنوعزیزی

۲

یادداشت

مقاله‌ها:

تاریخ‌پردازی و ایران‌آرایی

هویت ملی تاجیکان

چگونه می‌توان بیرون از وطن ایرانی بود؟

حَقّاری‌های زاغه، هفت تپّه، مارلیک

محمد توکلی طرقي

موریل اتکین

نسرین رحیمی

عزت‌الله نگهبان

مباحثه (نقد ادبی):

محمد جعفر محبوب

احمد کریمی حکاک

گفتار در باره بعضی مستشرقان و فرنگان

آموزگاران ما: آموخته‌ها و نیاموخته‌های ما

# ایران نامه

مجله تحقیقات ایران شناسی  
از انتشارات بنیاد مطالعات ایران

## دبیران دوره دوازدهم:

شاهرخ مسکوب،

احمد کریمی حکاکی،

علی بنوعزیزی و جهانگیر آموزگار

## دبیر نقد و بررسی کتاب:

سید ولی رضا نصر

## مدیر:

هرمز حکمت

## گروه مشاوران:

گیتی آذری، دانشگاه کالیفرنیا - برکل

پیتر چلکوسکی، دانشگاه نیویورک

راجر سیوری، دانشگاه تورنتو

ریچارد فرای، دانشگاه هاروارد

محمدجعفر محجوب

سیدحسین نصر، دانشگاه جورج واشینگتن

بنیاد مطالعات ایران که در سال ۱۳۶۰ (۱۹۸۱ م) بر طبق قوانین ایالت نیویورک تشکیل شده و به ثبت رسیده، مؤسسه‌ای است غیرانتفاعی و غیرسیاسی برای پژوهش درباره میراث فرهنگی و شناساندن جلوه‌های عالی هنر، ادب، تاریخ و تمدن ایران. این بنیاد مشمول قوانین «معافیت مالیاتی» ایالات متحده آمریکا است.

## مقالات معرف آراء نویسندگان آنهاست.

نقل مطالب «ایران نامه» با ذکر مأخذ مجازست. برای تجدید چاپ تمام یا بخشی از هر یک از مقالات موافقت کتبی مجله لازم است.

نامه‌ها به عنوان مدیر مجله به نشانی زیر فرستاده شود:

Editor, Iran Nameh

4343 Montgomery Ave., Suite 200

Bethesda, MD 20814, U.S.A.

تلفن: ۶۵۷-۱۹۹۰ (۳۰۱)

فکس: ۶۵۷-۴۳۸۱ (۳۰۱)

بهای اشتراک

در ایالات متحده آمریکا، با احتساب هزینه پست:

سالانه (چهار شماره) ۳۵ دلار، برای دانشجویان ۲۰ دلار، برای مؤسسات ۶۵ دلار

برای سایر کشورها هزینه پست به شرح زیر افزوده می شود:

با پست عادی ۶/۸۰ دلار

با پست هوایی: کانادا ۱۲ دلار، اروپا ۲۲ دلار، آسیا و آفریقا ۲۹/۵ دلار

## نقد و بررسی کتاب

سید ولی رضا نصر\*

### تحولات اجتماعی در افغانستان، ایران و پاکستان

Myron Weiner and Ali Banuazizi, eds.

*The Politics of Social Transformation in Afghanistan, Iran, and Pakistan*

Syracuse, Syracuse University Press, 1994, xv+ 488 pp.

سه کشور ایران، پاکستان و افغانستان، با آنکه روابط سیاسی، فرهنگی و اقتصادی نزدیکی باهم داشته اند، هریک، در بررسی های علمی، جزئی از مناطق جداگانه محسوب شده اند و از همین رو نظام های اجتماعی آنان درکنار یکدیگر مورد مطالعه قرار نگرفته اند. ایران جزئی از خاورمیانه به شمار آمده است، پاکستان بخشی از جنوب آسیا و افغانستان بخشی از هردو این مناطق و

\* استاد علوم سیاسی، دانشگاه سن دیگو.

ضمناً مرتبط با آسیای مرکزی. اما، نحوه تقسیم بندی جوامع و کشورهای در مناطق منفک از یکدیگر می تواند بیشتر از آن که به درک مسائل این جوامع و کشورها یاری رساند، موجب نادیده گرفتن مسائل دیگری بشود. از این رو چندی است که برخی پژوهشگران به این نتیجه رسیده اند که جوامع ایران، پاکستان و افغانستان از بسیاری جهات با یکدیگر مرتبط اند و در میانشان شباهت های انکارناپذیر یافت می شود. در حقیقت استقلال کشورهای آسیای میانه در سال های اخیر این شباهت ها را آشکارتر کرده است.

مایرون وینر و علی بنوعزیزی از جمله محققینی بودند که جداسازی ممالک ایران، پاکستان و افغانستان را از یکدیگر و قرار دادن آنها را در مطالعات منطقه ای مختلف مورد سؤال قرار دادند. قریب به ده سال پیش این دو دانشمند که مطالعات ارزنده ای در زمینه جنوب آسیا و خاورمیانه دارند پایه گزار طرحی شدند که از طریق آن بتوان سه کشور مذکور را در جنب یکدیگر و به عنوان اجزاء یک منطقه مطالعه کرد. هدف این دو این بود که اسلوبی بیابند که برطبق آن بتوان هم نظام های سیاسی و اقتصادی و فرهنگی این سه کشور را به صورت تطبیقی مطالعه کرد و هم ارتباطات عمیق میان سه جامعه را آشکار ساخت.

تعقیب این هدف به تشکیل کنفرانسی در مرکز مطالعات بین المللی دانشگاه ام. آی. تی (M.I.T) انجامید که در آن روابط حکومت با مذهب و علائق بومی در این سه کشور مورد بررسی قرار گرفت. نتیجه آن کنفرانس در کتابی به ویراستاری وینر و بنوعزیزی تحت عنوان:

*The State, Religion, and Ethnic Politics: Afghanistan, Iran, and Pakistan*

در سال ۱۹۸۶ توسط انتشارات دانشگاه سیراکیوز به چاپ رسید. کتاب حاضر حاصل دومین کنفرانسی است که این دو نویسنده برای پی گیری مباحث کنفرانس اول در سال ۱۹۸۷ در مرکز مطالعات بین المللی دانشگاه ام. آی. تی تشکیل دادند. کتاب شامل سه بخش است. بخش اول نقش رهبران سیاسی در شکل گیری حکومت را بررسی می کند. بخش دوم معطوف است به تأثیر مسائل اجتماعی بر چگونگی برخورد تصمیم گیران این کشورها با مسائل اقتصادی. بخش سوم موضع حکومت های این سه کشور در برابر زنان را به عنوان نموداری از نحوه اعمال قدرت حاکمان مورد مطالعه قرار می دهد. هر بخش شامل فصل های جداگانه ای است که اختصاص به بررسی موضوع آن بخش در هریک از سه کشور ایران، پاکستان و افغانستان دارد.

گرچه فصول مربوط به پاکستان و افغانستان بسیار خواندنی و آموزنده است، نقد حاضر تنها به چهار مقاله این کتاب که در باره ایران است می پردازد. این چهار مقاله عبارتند از: «فرهمندی، دین سالاری، صاحبان قدرت در ایران پس از انقلاب»، نوشته احمد اشرف؛ «حکومت و عدل اجتماعی در ایران بعد از انقلاب» نوشته وحید نوشیروانی و پاتریک کلاسون (Patrick Clawson)؛ «قدرت، اصالت اخلاقی و زن مسلمان جدید» نوشته افسانه نجم آبادی؛ و «نابرابری میان زن و مرد در جمهوری اسلامی ایران» نوشته ولنتاین مقدم.

مقاله احمد اشرف شاید جامع ترین و مبسوط ترین بررسی است که از ریشه های طبقاتی و مواضع فکری رهبران جمهوری اسلامی در دست است. اشرف مقاله خود را با ارزیابی از مفهوم اقتدار و نحوه عملکرد دولتمردان در تاریخ معاصر ایران آغاز می کند. در این پیش درآمد وی اسلوبی برای بررسی تحولات سیاسی ارائه می دهد که جوانب مختلف نظام سیاسی ایران چه در عصر پهلوی و چه در سال های پس از انقلاب را شامل می شود. از جمله جالب ترین مقولات مطرح شده در این نوشته چگونگی پیدایش طبقه حاکمه در دهه های اخیر است. در دوران پهلوی این طبقه در سال های پس از انقلاب سفید و در فضای حرکت ایران به سوی تجدد شکل گرفت، حال آن که طبقه حاکمه پس از انقلاب مولود نبرد قم با تهران و برنامه ها و آرمان های آیت الله خمینی بود. البته نویسنده بر این عقیده نیست که طبقه حاکمه در جمهوری اسلامی از نظر عقیدتی و روش سیاسی یک پارچه است و یا در طول بیش از یک دهه حکومت تغییری نیافته. وی شکاف های عقیدتی و اختلافات سیاسی طبقه حاکمه و تغییر و تبدیل های مواضع آن را با استناد به منابع اولیه برمی شمارد. آنچه که اشرف را از بسیاری دیگر از تحلیل گران طبقه حاکمه در جمهوری اسلامی جدا می کند این است که وی در عین تأکید بر واقعیت اختلافات درونی طبقه حاکمه بر سر مسائل اقتصادی، سیاست خارجی و تحولات سیاسی، به همسویی های جناح های مختلف این طبقه نیز اشاره می کند و به این نتیجه می رسد که جناح های موجود در طبقه حاکمه بر سر مسائل اصولی قابل تفکیک نیستند و با آنکه اختلافات آنها بر سر برخی سیاست ها آشکار است هیچ یک از آنها به عملی که در تضاد اساسی با اصول کلیدی جمهوری اسلامی باشد دست نمی زند.

برای اثبات این نتیجه اشرف به دو دلیل استناد می کند. نخست آنکه سوابق تحصیلی و ریشه های اجتماعی کمابیش مشترک اساس بینش سیاسی رهبران

جمهوری اسلامی است. و دوم آن که فرهمندی آیت الله خمینی، نه تنها در دوران حیات بلکه پس از مرگ وی هم، عملکرد سیاسی طبقه حاکم را تحت الشعاع خود قرار داده است و هیچ یک از جناح های سیاسی بیش از حدّ اندکی قادر به گریز از آن نبوده اند. البته این امکان نیز منتفی نیست که جناح های موجود در طبقه حاکمه با یافتن پایگاه های تازه ای در اقشار مختلف جامعه بالمکال به نتیجه گیری های جدید سیاسی برسند.

مقاله اشرف که شامل جدول ها و منابع بسیار است و سرشار از اطلاعات مفید، تحلیل بسیار جامعی است که بدون شک بحث درباره طبقه حاکمه جمهوری اسلامی را از این پس تحت الشعاع خود قرار خواهد داد.

مقاله نوشیروانی و کلاسون یک بازگوئی تاریخی است از تحولات اقتصادی در ایران پس از انقلاب. هدف دو نویسنده این است که در ضمن بررسی هدف های جمهوری اسلامی درباره گسترش عدالت اجتماعی، کاهش اختلافات طبقاتی و در مجموع مسئله توزیع ثروت و درآمد ملی در بین اقشار جامعه را مورد مطالعه قرار دهند. به نظر آنان بحث درباره این اهداف از ابتدا نقش اساسی در اقتصاد جمهوری اسلامی داشت. پس از انقلاب دوجناح فکری در ایران به وجود آمدند. یکی با تکیه به فقه سنتی بر اصل مالکیت خصوصی تاکید می کرد و دیگری، ملهم از آراء چپ و با اتکاء به تعبیرات جدید از فقه شیعه، برای ایجاد یک نظام اقتصادی منفک از طبقات و مالکیت تلاش می کرد. با آنکه آراء متفکرانی چون شریعتی، بنی صدر، باقر صدر و آیت الله طالقانی در انقلاب سهمی برجسته داشت، در امور اقتصادی این جناح سنتی بود که پیروزشد و با طرح و تصویب لوایح گوناگون نظر خود را اعمال کرد. بسیاری از لوایح پیشنهادی جناح تندرو در طول زمان تعدیل شدند و علی رغم تلاش این جناح، حق مالکیت خصوصی در ایران ابقا شد و اقتصاد ایران، با وجود انقلابی که رخ داده بود بر جای ماند. جمهوری اسلامی، به جای حذف حق مالکیت، سازمان ها و نهادهای گوناگونی را به وجود آورد تا فقر را در جامعه از میان ببرد و اختلافات طبقاتی را تقلیل دهد. این سازمان ها درآمد دولت را با خانه سازی و سرمایه گذاری در مناطق فقیر نشین مستقیماً در بین شهروندان بی بضاعت تقسیم کردند. قوانین جدید برای جلوگیری از تورّم و کنترل توزیع کالاهای ضروری مانند نفت و مواد غذایی از طریق جیره بندی نیز به همین منظور به مورد اجرا در آمدند.

با همه این سیاست ها و کوشش ها اقتصاد جمهوری اسلامی در حلّ مشکل

فقر و اختلاف طبقاتی موفقیتی نداشته است. در واقع، در آخر دهه اول عمر جمهوری اسلامی در آمد سرانه در ایران به نصف آنچه بود کاهش یافت. نویسندگان این مقاله چنین کاهشی را نتیجه مشکلات ناشی از جنگ با عراق و سقوط قیمت نفت در بازارهای بین المللی می دانند. جنگ طولانی و پرهزینه با عراق و سقوط قیمت نفت را باید بی تردید از عوامل رکود اقتصادی، کاهش در آمد دولت و درآمد سرانه دانست. اما نویسندگان به مشکلات اساسی تر ناشی از سیاست های جمهوری اسلامی درباره توسعه بخش خصوصی، گسترش کنترل دولت برنظام اقتصادی، و فضای نا آرام و نامساعد حاکم بر ایران عنایتی نکرده اند. نظام اقتصادی جمهوری اسلامی که شباهت بسیاری به نظام های اقتصادی اروپای شرقی سال های گذشته و ممالک سوسیالیست جهان سوم دارد، امروز به عنوان نمونه بارزی از کندی رشد، بی ثباتی، و نابسامانی های اجتماعی مطرح است. در ابتدای مقاله نویسندگان متذکر می شوند که تصمیم دولت ایران در سال های پس از انقلاب به تقلیل میزان تولید نفت به کاهش درآمد و ذخیره ارزی کشور انجامید. هنگامی که تصمیم گیران متوجه نتایج سوء این تصمیم گردید بهای نفت در جهان سقوط کرده بود و دولت، در مقایسه با کشورهای دیگر اوپک، با مشکلات بزرگ مالی و کمبود ذخایر ارزی خود مواجه شد. حتی با اشاره به این نمونه بارز از تصمیم گیری های نادرست، نویسندگان همچنان تنگناهای اقتصادی ایران پس از انقلاب را تنها ناشی از جنگ و سقوط قیمت بازار نفت می شمارند.

در مواردی نویسندگان مقاله اقتصاد جمهوری اسلامی را با اقتصاد ایران پیش از انقلاب مقایسه می کنند. چنین مقایسه ای در حد خود می تواند بسیار روشنگر و سودمند باشد. اما نتیجه گیری های آنان از این مقایسه - که به ارقام و آمار جامعی نیز متکی نیست - به ویژه در باره اقتصاد ایران در دوران پیش از انقلاب با واقعیت چندان سازگار به نظر نمی رسد. مقاله نوشیروانی و کلاسون شامل اطلاعات و داده های مفیدی است، اما نتیجه گیری های آنها به نظر بحث انگیز می رسد.

مقاله افسانه نجم آبادی بررسی جالبی است که بایک سوال ساده شروع می شود: چرا جمهوری اسلامی متعهد به حفظ حجاب است؟ وی مقاله خود را با ذکر ماجرای "اوشین" و توییح مسئولین رادیو ایران برای پخش متن مصاحبه دختر جوانی را که شخصیت سریال ژاپنی را به حضرت فاطمه ترجیح داده شروع می کند و سپس از خواننده می پرسد که چرا حکومت انقلابی باید این چنین

حساسیتی درباره مسئله زن داشته باشد. نجم آبادی جواب را نه در جهان بینی علماء جستجو می کند و نه در احکام فقهی. او اهمیت حجاب در سیاست انقلابی را نتیجه رویارویی نهضت انقلابی با استعمار غرب می یابد و بدین ترتیب آن را بازتابی از استفاده سیاسی از مذهب می بیند. به گفته نویسنده، نهضت انقلابی در ایران، و به ویژه بخش مذهبی آن، از همان آغاز مبارزه با استعمار را فقط یک نبرد سیاسی و اقتصادی نشمرد بلکه آنرا یک نوع پاکسازی فرهنگی دانست. نجم آبادی تأثیر آراء علی شریعتی و به خصوص *غریزده* کی آل احمد را در این مورد مهم می شمارد. در نظر اینان، زن، نقش اجتماعی وی، و به ویژه پوشش و رفتار وی دارای ابعاد سیاسی است و می تواند عاملی در مبارزه با استعمار شود. نجم آبادی می نویسد هرچیزی که با بدن زن ارتباط دارد اهمیتی فرای جوانب ظاهری می یابد و معرفت بافت اجتماعی و اصالت فرهنگی و آزادی سیاسی می شود. از همین روست که زن محجبه را باید نماد آزادی سیاسی ایران و طرد استعمار دانست. سوآلی که پیش می آید این است که چرا چنین نقش سیاسی بردوش زنان قرار گرفت؟ به گفته نجم آبادی در مقال نهضت انقلابی زن ایرانی بارزترین نمونه غریزدهگی شد. او خریدار اصلی کالاهای تجملی غرب و در نتیجه مروج فساد اخلاقی در ایران گردید، فساد که هم دروازه های فرهنگ ایران را بر هجوم غرب گشود و هم آزادی را از ایران سلب کرد. این گونه استدلال ها بود که گرفتن آزادی از زنان، خاموش کردن صدای آنان، پوشاندن بدن آنها و نهایتاً طرد آنان از اجتماع را در صدر اولویت های جمهوری اسلامی قرار داد.

نجم آبادی به دقت و تفصیل نحوه رسیدن به این اهداف را در دوران جمهوری اسلامی تشریح می کند. به گفته وی، رهبران جمهوری اسلامی چهره جدیدی از حضرت فاطمه را مطرح ساختند تا الگوی زن انقلابی و جایگزین ایده آل زن "غریزده" پیش از انقلاب شود. شاید به همین دلیل بود که آیت الله خمینی چنین حساسیتی به مصاحبه دختری نشان داد که "اوشین" را الگوی بهتری از حضرت فاطمه می دانست. زمامداران جمهوری اسلامی با طرح و تصویب مقررات و قوانین گوناگون در طی دهه اول حکومت، به اهداف و سیاست های خود در باره زن ایرانی جامه عمل پوشاندند. قوانین گوناگون در باره پوشش اسلامی، در حقیقت به گونه ای تعیین کننده نقش اجتماعی و اقتصادی زن در جامعه ایران شدند. پی آمد اجرای این سیاست ها و قوانین تضعیف و کاهش نقش و سهم زن در جامعه بوده است. به عنوان نمونه، زنان از آموختن



بسیاری از رشته‌های علمی در دانشگاهها محروم شدند و حتی در دبیرستانها به جای حضور در برخی از کلاس‌های درس دختران دانش آموز به تمرین خیطاطی و دوزندگی پرداختند. جای تردید نیست که دانش آموزان و دانشجویان زن کم کم از اشتغال به کار در بسیاری از صنایع و بخش‌های گوناگون اقتصاد حذف شده‌اند.

مشکلات و تنگناهای اقتصادی که دامن گیر جمهوری اسلامی بوده است، و به ویژه کاهش کارگران مرد در سال‌های جنگ ایران و عراق، قاعدتاً باید عاملی در جذب بیشتر زنان در اقتصاد ایران می‌شد و به نوبه خود به کاهش محدودیت‌ها در مورد حجاب می‌انجامید. لیکن چنین روندی در ایران پدیدار نشد و حکومت انقلابی هرگز از فشار خود برای قراردادن زن در حجاب و محدود ساختن نقش اجتماعی وی دست برنداشت. به سخن دیگر، سیاست رهبران جمهوری اسلامی در باره زنان ارتباطی با نیازهای اقتصادی جامعه نداشته و در مجموع از تأثیر فشارهای ناشی از ناکامی‌های اقتصادی و سیاسی مصون مانده است.

مقاله ولنتاین مقدم در واقع ادامه بحث نجم آبادی است. به گفته مقدم در ظرف پانزده سال گذشته جامعه ایران در حقیقت به دو طبقه زن و مرد تفکیک شده است. این تفکیک آن چنان مشهود است که می‌توان گفت جای نظام کلاسیک و نبرد طبقاتی را گرفته است. به عبارت دیگر، جنسیت در جمهوری اسلامی همانگونه مطرح است که روزگاری طبقه در گفتمان نیروهای چپ مطرح بود. در حقیقت، بیشترین فشارهای سیاسی، ستم‌های اجتماعی، استثمار و چپاول اقتصادی در ایران امروز را می‌توان از زاویه نظام تفکیک جنسیت مورد بررسی قرار داد. مقدم، با استناد به سطح سواد زن و مرد و امکانات تحصیلی هریک، و درصد اشتغال زنان و مردان در بخش‌های مختلف اقتصادی، وجود یک نظام مبنی برجنسیت را مشخص می‌سازد. بطور مثال، در سال ۱۹۸۶ در میان دانشجویان مدارس عالی و دانشگاهها تعداد دانشجویان لیسانس مرد دو برابر، دانشجویان فوق لیسانس سه برابر و دانشجویان دکترای مرد دو برابر زنان بوده است. در همان سال، با آنکه تعداد کل زن و مرد تقریباً مساوی به نظر می‌رسد (۲۶,۲۸۰,۹۶۱ مرد و ۲۴,۱۶۴,۰۴۹ زن) شمار مردان شاغل ۱۰,۰۴۸,۸۵۸ و تعداد زنان شاغل فقط ۹۸۷,۱۰۳ بوده است. با محاسبه ای دیگر، ۴۵ درصد مردان و تنها ۸ درصد زنان در بخش اقتصاد کشور فعال بوده‌اند. درصد زنان فعال در اقتصاد ایران از جمله پایین‌ترین

در جهان است. به عنوان نمونه، درصد زنان فعال در اقتصاد مصر ۱۹، در اندونزی ۳۶، در مکزیک ۲۹، در فیلیپین ۳۶ و در ترکیه ۳۰ بوده است. با آنکه نظریات مقدم را می توان تأییدی بر استدلال های نجم آبادی دانست، در نتیجه گیری های این دو تفاوت هایی را نیز می توان دید. مقدم اهمیت بیشتری به عرف و مذهب در سرکوبی زنان می دهد، در حالی که نجم آبادی به عوامل سیاسی و مقال انقلابی سهم بیشتری می بخشد. از سوی دیگر، در پیش بینی آینده مقدم از نجم آبادی خوشبین تر است. نجم آبادی نشان می دهد که فشارهای اقتصادی و حتی شرکت بیشتر زنان در فعالیت های اقتصادی به آزادی بیشتر آن ها نینجامیده است. اما مقدم اظهار امیدواری می کند که شرکت بیشتر ایران در اقتصاد بین المللی به آزادی های بیشتری برای زنان منجر شود. او براین عقیده است که گرچه سیاست های جمهوری اسلامی موضع اجتماعی و اقتصادی زنان را تضعیف کرده ولی نتوانسته آنها را بکلی از عرصه اقتصاد و به خصوص از بخش دولتی طرد کند. از همین رو، زنان توانسته اند پایگاه هایی در بخش های مختلف اقتصادی برای خود نگه دارند که می تواند در زمان مناسب در گسترش دوباره نقش اجتماعی آنان مؤثر باشد.

مجموعه نوشته های کتاب بنوعیزی و وینر مجموعه ای ارزنده است و قابل توجه پژوهشگران علاقمند به تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایران و دو کشور دیگر مورد بحث و بررسی در این کتاب. مؤلفین با انتشار این مجموعه، در زمینه تازه مطالعات تطبیقی ایران، پاکستان، و افغانستان گامی اساسی و تحسین بر انگیز برداشته اند.

پرویز دویی \*

## سرگذشت سینمای ایران

شاهرخ گلستان،

فانوس خیال، سرگذشت سینمای ایران

آلبوم، شش نوار، شانزده قسمت

تهیه شده در بخش فارسی رادیو بی. بی. سی، ۱۳۷۳.

نوارهای "فانوس خیال" را گرفتم، نشستم و یک نفس و بی وقفه گوش کردم، که حتماً گواراترست تا تکه تکه شنیدنش. یعنی اول فکر می کردم که این همه نوار را نمی شود یک جا شنید و باید در چند جلسه گوش کرد، ولی تکه اول را که شنیدم آن چنان گرفتارش شدم که دیگر نشستم و تا ته گوش کردم. الان هم که آن ها را می نویسم هنوز آکنده از اشتیاقی هستم که شاید مناسب ترین حال برای مقابله با کاری است که انگیزه انجامش به نظرم چیزی جز اشتیاق نبوده است، تعهدی بسیار بزرگ که دشواری راه پیمودنش حتی پیش از برداشتن اولین قدم آشکار بوده. همین جا بگویم که این حرف ها نقد و تحلیل معقول و منطقی، چنان که شایسته انسان های معقول و منطقی است، نخواهد بود، و یا در حد حوصله و حتی خواست من در برابر این کار نیست. چطور می توان خشک و بی طرف ماند در برابر کاری در این قالب آن قدر بی سابقه که حتی دورا دور می شود حدس زد که گرداندن و سرانجام رساندنش با چه مایه ای از تلاش و جستجو همراه بوده است، به خصوص برای کسی که دور از آن سرزمین

\* این نامه نقد مانند را پرویز دویی، پژوهشگر و منتقد قدیمی سینما، که مقیم پراگ است، به لطف در اختیار ایران نامه گذاشت.

و منابع اصلی کار خودش بوده است؟ گیر آوردن این همه آدم پراکنده در چهار گوشه دنیا لابد خودش داستان دیگری است.

به تاریخچه سینمای ایران در قالب مکتوب و حتی در فیلم قبلاً پرداخته شده و باز هم خواهد شد. آدم در گوشه و کنار می بیند که علاقمندان، بعضی ها با روش های تحقیقی درست و تحسین انگیزی، دارند هنوز و همچنان گوشه های تاریک مانده سینمای ایران را می کاوند و به کشف های با ارزشی می رسند (از همه پویاتر شاید جمال امید). این تلاش ها که هر کدام می تواند پله و پایه ای برای تلاش های بعدی باشد به مرور شاید تاریخچه قابل اتکا و جامعی از آغازها و آغازگران و سیر تحول های این سینما ارائه بدهد، به خصوص در مورد دست هایی که به این سینما، به تفاوت، به دیده تفتنی نوظهور و یا یکی از محرمات نگاه می کرده اند و کارگزارش تحریم و گاهی نفی بلد می شده است.

اما تا آن جایی که به محدوده برداشت و انتعای فانوس خیال مربوط می شود که باید (و یا می خواسته) که در این چند تا نوار، تا آن جایی که ممکن است، گذشته ی دور و نزدیک این سینما و احوالات آن را، در زمینه آن چند موضوع برگزیده اصلی بررسی کند (و نه این که به پیچد و کنار بگذارد)، آدم که نگاه می کند در همین حد و یک بررسی کلی گمان نمی کنم که مباحثی اصلی از قلم افتاده باشد، مگر آن که آن آدم های معقول و منطقی که عرض کردم ایراد بگیرند: که در طرح ریزی کلی، به بعضی از عوامل و مباحث (مثلاً سانسور) بیشتر مجال داده شده تا مباحثی دیگر (مثلاً کار پیشگامان سینمای غیرتجاری)؛ که یک برنامه تمام به نویسنده "تنگسیر" داده شده تا وقف ایراد گرفتن از اقتباس سینمایی اثرش کند، ولی به فیلمساز هم همین میزان مجال داده نشده؛ که خیلی از آدم های شاخص حضور ندارند، و آن هایی که هستند بعضی هایشان شاید راحت می توانستند نباشند؛ که تا آن جا که به بحث انگیزه ها و عوامل مربوط می شود بعضی از حرف ها جای ایراد دارد. اما تمام این مقولات به نحوی قابل جواب است. بعضی از آدم ها نیستند چون در دسترس نبوده اند یا نمی خواسته اند که باشند. این افراد صرف نظر از ارزش کارهایشان، هیچ کدام در بنای فیلم ایرانی بی نقش نبوده اند (گیرم که ارزش نقش ها فرق می کرده). بنایی (هرچند نه اصولی و خوش قواره) که بسیار منطبق با روحیات و نیازهای عامه ما و مقتضیات آن سرزمین بالا رفته است و سازندگان اثر گذارترین آثارش از بطن این جامعه برآمده اند و سخنگوی دل آن ها بوده اند. در نهایت اگر این حرف را قبول داشته باشیم که سینمای هر سرزمینی آیینة خلیقات مردم آن

سرزمین است، می‌شود گفت که فیلم‌های ایرانی یا فارسی، از یک نظر بسیار "مردمی" و "درست" هستند، که هر ملتی دقیقاً شایسته سینمایی هست که دارد (در تمامی این مبحث دیدم که فقط دونفر، که کارشان تصادفاً درست در نقطه مقابل همدیگر بوده است، به این نکته توجه کرده اند: فریدون معزّی مقدم و منوچهر کیمرام).

حرف‌ها، در خدمت وجود گویندگان‌شان و به تناسب شخصیت آن‌ها گاهی بسیار با ارزش و شنیدنی و گاهی، خب، نه چندان قابل توجه است (آدم‌ها درجه دارند. همه که نباید درجه یک باشند. آدم‌های درجه دو و سه و هشتم و هیجدهم هم آمدند!). می‌خواهم بگویم که این تاریخچه مصوّت بسیار جذاب گلستان، در کمترین خاصیت اش می‌تواند پایه کار دیگران باشد، استراحتگاه سر راه رسیدن به قلّه باشد، قلّه‌ای که هنوز فتح نشده، و راه رفتن هنوز بسیار است، و قلّه‌های دیگری هم هستند. می‌خواهم بگویم که، به قول شاعر، و دیگران سخنی اگر هست بگویند، که برگردان عامیانه ترش هست، اگر کسی بهتر می‌زند بستاند و بزند. گرچه یک پوینده معمولی در مرور عمر و ایام مقداری از همین حرف‌ها را در باره فیلم‌های ایرانی و تاریخچه و اوضاع و احوالش از همین گویندگان و یا دیگران قبلاً خوانده، و یا در موارد نادری شنیده است، باز در این تاریخچه حرف‌های تازه کم نیستند، که این به نظرم یک وجه تمایز این برنامه است. بعد هم البته صدای خود این افراد هست، صداهائی زندگی کرده، صداهائی که پشتوانه احوال یک عمر است، صداهای وارسته، صداهای خسته، صداهای تلخکام، صداهای سرهنگ‌های بازنشسته‌ای که هنوز در توهم اونیفورم غایب زندگی می‌کنند، صداهائی که از بلندای قلّه بی نیازی به گوش می‌رسد، صداهای آدم‌های چشم و دل سیر، آدم‌های گرسنه، آدم‌های خوب و تیزهوش و صاحب نظر و از خویشتن بزرگواری خویشتن رسته، صداهای همچنان گرفتار من بزرگواری خویشتن مانده، صداهائی که خواهند ماند، و نخواهند ماند، مثل گوینده هایش . . .

و جمالزاده، جواهرست، نفس حضورش در بین ما، حضور کسی که شاهد زنده‌ی یکی از اولین نمایش‌های فیلم در ایران بوده معجزه است، و چه کلام شیرینی، و چه حافظه عجیب و غریب و زنده‌ای در این قالب صد ساله؛ صدای گرم و متین فخرالزمان جباری که مرا با یک "کات" برگرداند به نیم قرن پیش، یا پیشتر که در سینمای کهنه خورشید خیابان لاله زاد در کنار برادرم، در اکران نمی‌دانم چندم نمایش فیلم "خسرو و شیرین" (مشهورتر به "شیرین و

فرهاد" ) به تماشای آن نشسته بودیم، و آن صحنه را چه خوب یادم هست که "فرهاد" دلباخته را به حضور خسرو پرویز می آوردند و خسرو می پرسید نام معشوق تو چیست، و فرهاد جواب می داد "نام شیرینی دارد"، که این بازی با کلام را گرفتم و حظّ کردم؛ صدای فرخ غفاری، که مثل همیشه شیرین، گیرا و سنجیده حرف می زند، و آدم را به یاد شخصیت فهیم و باهوش و با طنز او می اندازد؛ صدا و حرف های آن آقای هنردوست ناشناس، حرف های خانباخان معتضدی؛ حرف های احمد فاروقی قاجار، حرف های دوستانی که آدم سال ها ندیده ولی شنیدن کلامشان ناگهان یاد تمام آن مجاورت ها را زنده می کند؛ حرف های آقای ابوالقاسم رضائی، که نمی دانستم پسر آن فرزانه بزرگوار، میرزا ابراهیم صحافباشی است، مردی که برای مردمان آتش به ارمغان آورد، و به سرنوشت بسیاری دیگر از روشنگران در آن سرزمین گرفتار آمد.

آوردن تکه هایی از صوت و سخن بعضی از فیلم های شاخص هم کار خیلی خوبی بوده است، که یاد فیلم ها را و احساس آن دوره از عمر ما را که با این فیلم ها مجاور بود باز برمی گرداند، و آدم می بیند که علیرغم دستور و حتی خواست خودش با شنیدن آواز خانم گوگوش (و شاید تنها نه به دلیل این صدا، بلکه آن چه براین صدا گذشته است) منقلب می شود؛ و آن آواز علی بی غم در "گنج قارون" که در ستایش فقر می خواند و به پول تف می کند؛ و آن تکه گفتگو از فیلم قدیمی "افسونگر" که در آن به شکل بسیار فشرده و نمادینی یکی از ریشه دار ترین عقده های حل نشده در رابطه بین زن و مرد در سرزمین ما منعکس است، عقده ای که در بسیاری از آثار ادبی ما، از دورترین زمان تا همین امروزه روز، و در تقریباً سراسر تاریخ سینمای ایران بازتاب داشته است. ناز مرد در قبال نیاز زن، دست ردی که مرد "نجیب" و "شرافتمند" و "پاکیزه" و با اخلاق برسینه زن زیبای هوسران بی اعتنا به مبانی شرافت و اخلاق می گذارد. بیچاره زن!

بگذریم، آنقدر می دانم این نوارها، به خاطر لذت مکرر شنیدن صدای بعضی از این افراد هم که شده باشد. مثل کتاب صحافباشی. مرجع من در آینده خواهد بود.